

سیستم مالی مبتنی بر بدهی:

نسخه ای برای رشد اقتصادی، با اسارت و ویرانی^۱

نویسنده: مایکل روباتام*



مقدمه مترجم

در زمان انتشار این نوشته در سال ۱۹۹۸، موضوع «بانکداری ذخیره کسری»^۲، که در آن بدهی، مبنای پول در گردش در جامعه قرار می گیرد، موضوعی کم شناخته بود، تا حدی که حتی در کتب آموزشی رشته اقتصاد نیز حرفی از آن به میان نمی آمد. اما اخیراً، با گذشت بیش از ۱۶ سال و وقوع بحران اقتصادی ۲۰۰۸ که بر اساس گزارشات متعدد با زیاده خواهی بانک های بزرگ جهان کلید خورد، این شیوه بانکداری باورنکردنی که از هیچ پول می سازد، موضوع مقالات و کتب متعددی بوده است. از این جمله می توان به دو گزارش از بانک انگلستان اشاره کرد که به زبان غیر تخصصی و برای درک عموم نوشته شده است.^۳ با این وصف نوشته حاضر و کتابی که از آن اقتباس شده است هنوز معتبر و پر بار است چرا که ارتباط مسایل اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و فرهنگی امروز جوامع از یک سو و بانکداری ذخیره کسری از سوی دیگر را توصیف می کند. این مسایل کماکان، جدی تر از زمان نگارش این نوشته، به قوه خود باقی اند.

وقتی یکی از حرف یا اصناف در انجام وظیفه خود کوتاهی می کند، شهروندان یک جامعه زیان می بینند. و وقتی آن حرفه خاص اقتصاددانان جهان باشند، کل جهان لطمه می خورد. با توجه به طوفانی از مسایل اجتماعی و زیست محیطی که جامعه بشری را تحت تاثیر قرار داده است و اینکه این مسایل عمدتاً برخاسته از تلاش او برای «اقتصادی» اندیشیدن و عمل کردن

^۱ این نوشته ترجمه فصل اول کتاب زیر است. عنوان این ترجمه، ترکیبی از عنوان فصل و عنوان کتاب است.

Michael Rowbotham. 1998. 'Chapter 1: The debt-based financial system' in *The Grip of Death: a study of modern money, debt slavery and destructive economics*. Charlbury, Oxfordshire: Jon Carpenter Publishing.

^۲ fractional reserve banking

^۳ Michael McLeay, et al. 2014. Money in the modern economy: An introduction. *Bank of England Quarterly Bulletin*, Q1 (accessed 13 December 2014)

www.bankofengland.co.uk/publications/Documents/quarterlybulletin/2014/qb14q1prereleasemoneyintro.pdf

- Michael McLeay, et al. 2014. Money creation in the modern economy. *Bank of England Quarterly Bulletin*, Q1 (accessed 13 December 2014)

<http://www.bankofengland.co.uk/publications/Documents/quarterlybulletin/2014/qb14q1prereleasemoneycreation.pdf>

ترجمه فارسی مقاله اول با عنوان «پول در اقتصاد امروز: معرفی» در آدرس اینترنتی زیر قابل مطالعه است.

www.eabbassi.ir/pdf/article_economics_moneymdeconMcLeay.pdf

بوده است، می فهمیم که نه تنها اقتصاددانان در انجام وظیفه خود شکست خورده اند، بلکه مشورت با آنان به طرز شگفت آوری ویرانگر و پرهزینه بوده است.

اینطور به نظر می رسد که دولتمردان در کشورهای توسعه یافته، نخبگان سیاسی و اقتصادی، و دیگر صاحب نظرانی که اینروزها در روزنامه ها در مورد اقتصاد قلم می زنند شرایط فعلی را اساساً رضایتبخش می بینند. ایشان در مباحث اقتصادی خود گاه از استعاره هایی چون «داغ کردن»^۴ اقتصاد و نیاز به «خنک شدن»^۵ آن سخن به میان می آورند، و در مورد راهکارهای خنک کردن آن با هم به مباحثه می پردازند. تو گویی ایشان در مورد کوره حمام یا اجاق آشپزخانه صحبت می کنند. این خود نشان می دهد که این افراد از ماهیت علم اقتصاد به عنوان چیزی که رفتار انسان ها را نظام می بخشد و با هم هماهنگ می کند غافل اند. این صاحب نظران طوری سخن می گویند که انگار ذره ای کنجکاوی و پویایی در مورد بیانیه های تضادآلود و تعجب آوری که این روزها از دنیای پول و اقتصاد در می آید به خرج نمی دهند.

برای مثال، می بینیم که کشورهای دنیا همگی دارای بدهی های بسیار سنگین اند و ضمن اینکه کسی امیدی به کاهش آنها ندارد، شاهد افزایش آن نیز هستیم. مثلاً بدهی دولت بریتانیا به رقم ۴۰۰ میلیارد پوند نزدیک می شود. بدهی کانادا بالغ بر ۵۶۰ میلیارد دلار و آلمان بیش از ۵۰۰ میلیارد مارک بدهکار است. آیا این کشورها فقیر اند که مقروض اند؟ یا ژاپن را در نظر بگیرید. ژاپن بیش از ۲ تریلیون دلار و آمریکا ۵ تریلیون دلار بدهکارند. پس بیراه نرفته ایم اگر فکر کنیم که در جهانی که کشورهای فقیر و ثروتمند همگی مقروض اند و سال به سال به بدهی شان اضافه می شود، کل جهان، زیر فشار وام و ضرورت بازپرداخت آن در عذاب و تکاپوست.

اما یک چنین برداشتی غیر منطقی است. آیا خود بخود این سوال به ذهن آدمی خطور نمی کند که اگر کل جهان مقروض است، به کی مقروض است؟ قاعدتاً وقتی کسی بدهکار است، یکی باید طلبکار باشد. اگر همه مقروض اند، پس طلبکار کجاست؟ آنچه به غیر منطقی بودن این تصویر می افزاید این است که مقروض ترین کشورها همان اند که پیشرفته ترین اقتصادها نیز محسوب می شوند. این کشورهای پیشرفته چه توضیحی برای کشورهای در حال توسعه

⁴ overheating

⁵ cooling off

دارند؟ کشورهای در حال توسعه از الگوی آنها، مو به مو، پیروی کرده اند به امید اینکه روزی زندگی بدون فقر را تجربه کنند اما در حال حاضر زیر بار وام های سنگین کمر خم کرده اند.

موردِ وامدار بودن ملت ها و تضادهای عجیب و غریبی که این واقعیت مطرح می کند تنها چیزی نیست که غالب اقتصاددانان با بی اعتنایی از کنار آن عبور می کنند. به میزان بی سابقه بدهی های شخصی مردم هم نگاهی بیندازیم. بدهی های شخصی و بدهی های بنگاه ها نیز به شدت رو به افزایش بوده است. جمع تمام بدهی های شخصی و شرکتی، شامل انواع وام ها از جمله وام مسکن و کارت های اعتباری در بریتانیا، برابر با ۷۸۰ میلیارد پوند است. از این مقدار، ۵۰۰ میلیارد پوند متعلق به افراد است. بدهی آمریکایی ها، که به اصطلاح ثروتمند ترین شهروندان روی زمین اند، فقط اگر وام های مسکن آنان را جمع بزنیم، بیش از ۴ تریلیون دلار است. لذا درست مثل بدهی دولت ها، با توجه به ثروت عظیمی که در این کشورها وجود دارد، بدهی های افراد نیز غیر منطقی و تضادآلود به نظر می رسد.

هر گونه تحلیل وضعیت موجود که با دقت نظر در واقعیات انجام شود گواهی می دهد که آمریکا، بریتانیا و بسیاری دیگر از کشورهای توسعه یافته اقتصادهایی با ثروت های افسانه ای دارند. چنین میزان بالایی از وام های فردی در کنار ثروتی که در این اقتصادها وجود دارد با عقل جور در نمی آید. و ثروت و موفقیت این کشورها نه تنها رو به افول نیست بلکه با ظهور فناوری های جدید، توانایی این کشورها در تولید هر ساله بیشتر هم می شود. آیا برای شما سوال برانگیز نیست که اگر فناوری های جدید مکرراً فرآیند تولید چیزها را بهینه تر و بهینه تر می کند چرا این قابلیت بالاتر برای تولید ثروت بیشتر، در سیستم مالی این کشورها انعکاسی ندارد و بدهی ها به جای کاهش، افزایش می یابد؟ در سطح جامعه نیز، تولید ثروت بیشتر موجب نمی شود که مردم فشار کمتری برای کار کردن احساس کنند و ساعات فراغت بیشتری را برای خود در نظر بگیرند؟ چرا چنین است؟ چرا فقط صحبت از کمبود پول، ضرورت کار بیشتر، و افزایش فشار اقتصادی بالاتر به گوش می رسد؟

اعتماد محض به پول

باور حاکم، در میان مردم عادی و همچنین در میان اقتصاددانان این است که پول وسیله ای دقیق و خنثی برای داد و ستد است. ما باور کرده ایم که وضعیت پولی یک جامعه، آینه ای

صادق برای انعکاسِ واقعیات اقتصادی آن جامعه است. این باور به پول را می شود در پذیرش بی چون و چرای مقادیر عظیم و باورنکردنی بدهی جهانیان - ملی و فردی - و نیز در مجموعه گسترده ای از داده های مربوط به پول مشاهده کرد. مثلا شاهدیم که در حال حاضر آمریکا در تلاش است که ظرفیت تولید خود را از سطح بسیار بالایی که دارد، حتی بیشتر افزایش دهد. این تلاش نه برای تامین نیازمندی های داخلی، بلکه با هدف افزایش درآمدهای صادراتی به منظور بهبود تراز پرداخت های⁶ خود است. شاهدیم که بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز با پیروی از همین الگو می کوشند که اقتصاد خود را تقویت کنند، نه برای مصرف داخلی، بلکه برای کسب درآمدهای صادراتی بیشتر تا بتوانند از عهده بازپرداخت وام های خود برآیند.

بنابراین ما در حال حاضر با وضعیتی عجیب در دنیا روبرویم که در آن ثروتمندترین کشور سعی دارد تولیدش را صرفا برای صادرات بیشتر افزایش دهد که مبادا از نظر مالی متزلزل شود و در عین حال فقیرترین کشورها نیز که به شدت نیازمند به بهبود زیرساخت ها و تغذیه مردم خود اند اصرار دارند که آنچه تولید می کنند را به بازارهای جهانی، که اساسا از کالا اشباع است، روانه کنند. اینها تضادهایی است که اندیشمندان عالم نمی توانند از کنار آنها بی تفاوت عبور کنند.

www.eabbassi.ir

تضادهای مرتبط با پول فقط به عرصه اقتصاد کلان منحصر نیست. در اقتصاد خرد نیز باور به پول موجب شده است که پول مهم ترین عامل در تصمیم گیری ها گردد. فرقی نمی کند که اجرای طرح ها تا چه حد، از لحاظ اجتماعی، زیست محیطی و غیره، فوریت دارد یا ضروری و حیاتی است. وقتی اقتصاددانان - ماشین حساب ها در دست - دور هم جمع می شوند تا امکانپذیر بودن طرحی را ارزیابی کنند، این ارقام پولی است که تعیین می کند که اجرای یک طرح مقدور است یا خیر. باور و ایمان به پول یعنی این. یعنی اینکه پول را به عنوان حقیقت اقتصاد پذیرفته ایم، و آن را عامل محدود کننده ای می دانیم که بدون آن تمام دست ها بسته است و قدم از قدم نمی توان برداشت.

اما این ادعای کمبود اعتبارات دولتی، که مرتب تکرار می شود را می باید با دقت بیشتری بررسی کرد. پول اختراع بشر است. و اگر یک اقتصاد به طور مداوم در وضعیتی باشد که

⁶ balance of payments

نتواند آنچه را که برای ادامه حیات اجتماعی آن نیاز است انجام دهد، و توجیهاتش فقط محدود به کمبود کاغذ خرده هایی است که ارزش آنها به ارقامی است که خود ما روی آنها چاپ کرده ایم، این خود دلیلی بر عدم اعتبار چنین توجیهاتی است. قابل درک است که برای افراد، گاه عدم دسترسی به پول موجب می شود که آنها قادر به خرید چیزی نباشند و مجبور به تعویق یا صرفنظر از آن خرید شوند. ولی وقتی صحبت از یک جامعه در میان است، پول تنها عامل اثرگذار نمی تواند باشد. اگر می گفتند پول نیست و مواد اولیه یا ابزار و نیروی انسانی مورد نیاز هم فعلا مهیا نیست، این توجیه قابل قبول می بود. اما وقتی همه ابزار و امکانات لازم برای انجام کار یا طرحی در جامعه وجود دارد، پول به خودی خود مانع نیست و نباید هم باشد.

اعتماد کامل به پول به عنوان تنها عامل تعیین کننده، بر قضاوت های ما تاثیر می گذارد به صورتی که حتی به بی معنی و بی ربط بودن آمار و توجیهات ارائه شده نیز نمی اندیشیم. وقتی یکی از وزرا می گوید فلان خدمات اجتماعی به واسطه نبود بودجه کافی میسر نیست، ما به خودمان جرات نمی دهیم که بیندیشیم که در سطح کلان ملی نبود یا کمبود پول برای اجرای طرحی ضروری کاملا بی معنی است. بدهی های شخصی خودمان، تفکر ما را با تفکر غالب در ارتباط با پول در سطح کلان ملی همسو می کند. به جای اینکه به امکانات غیر پولی و ظرفیت های عظیم انسانی در جامعه برای تولید ثروت بیندیشیم، خود بخود، بدهکاری و نبود پول کافی را به خود متذکر می شویم. در این فضای فکری، ما آنچه اقتصاددانان و دیگران به ما می گویند را منطقی می شماریم: « چون ما بدهکاریم باید سخت تر کار کنیم، از هزینه ها بکاهیم، رقابتی تر عمل کنیم، بهره وری را بالا ببریم، کسب و کارهای بیشتری ایجاد کنیم تا چیزهای بیشتری صادر کنیم.» این پیام اقتصاددانان به مردم در آمریکا، فرانسه، آلمان، سوئد، کانادا و ژاپن است. واقعا یک تراژدی تمام عیار است که اقتصاددانان در کشورهایی چون سودان، اتیوپی، ماداگاسکار، فیلیپین و سری لانکا، یعنی در کشورهایی که مردم در بازارهای داخلی خود کاملا تامین نیستند، هم همین پیام را برای تشویق صادرات به مردم و سیاستگذاران می دهند.

کتاب حاضر جایگاه پول به عنوان تعیین کننده نهایی در تصمیمات اقتصادی را به چالش می کشد. اعتمادی که هم اکنون در جوامع به پول وجود دارد واقعا توجیه عقلانی ندارد و این

تصور که سیستم مالی در اقتصاد مدرن بی طرف است با واقعیات منطبق نیست. پول در جوامع مدرن نه تنها وسیله ای بی طرف و خنثی برای داد و ستد نیست، بلکه چگونگی ایجاد و توزیع آن تابع منطق خاص خود است. پول به ما می گوید که چه کارهایی را می توانیم و چه کارهایی را نمی توانیم انجام دهیم.

ریشه بدهی ها

اینکه ملت ها همیشه بدهکارند، و دولت ها همواره از کمبود اعتبارات نالانند، و خدمات اجتماعی عموماً از کمبود بودجه رنج می برد تعجبی ندارد. همچنین جای تعجب نیست که تعداد زیادی از مردم گرفتار وام مسکن و دیگر انواع بدهی اند. دلیل این بدهی ها و عجز در بازپرداخت آنها و نتیجتاً کمبود همیشگی پول در جامعه برخاسته از این واقعیت است که سیستم مالی حاکم در جهان، سامانه ای مبتنی بر بدهکاری است. به بیان دقیق تر و بی پرده تر، پول در جوامع امروز با بدهی به وجود می آید.

در حال حاضر خلق و تامین پول کاملاً در اختیار بانک ها و دیگر موسسات مالی وام دهنده است. باور عامه مردم این است که در هنگام گرفتن وام، پس اندازهای سپرده گذاران بانک در اختیار متقاضیان وام قرار می گیرد. اما واقعیت چیز دیگری است. با هر وامی که موسسات وامگذار اعطا می کنند، همان مقدار پول جدید به اقتصاد اضافه می شود. پولی که بانک به شهروندان وام می دهد، پولی نیست که از قبل وجود دارد. وام پول جدیدی است که در پاسخ به تقاضای مشتری، در سیستم بانکی خلق می شود. یعنی جریان پولی که مردم، بنگاه ها و دولت ها با گرفتن وام های مکرر از بانک ها به وجود می آورند، پول در چرخش کل جامعه را تامین می کند. به عبارت دیگر، چگونگی به وجود آمدن نقدینگی در اقتصاد امروز اقتضا می کند که مردم وامدار باشند. میزان نقدینگی موجود در جامعه به همان اندازه است که بدهی های جامعه.

مهم است که معنی این سامانه مبتنی بر بدهی با ذکر اعداد و ارقام نشان داده شود. آمار منتشر شده توسط بانک انگلستان در ماه مارس سال ۱۹۹۷ نشان می دهد که مجموع کل پول در گردش در بریتانیا برابر با ۶۸۰ میلیارد پوند است. این پول برابر است با کل پول موجود در اقتصاد کشور، که تمامی مسکوکات، اسکناس ها و آنچه مردم، بنگاه ها، شرکت های

خصوصی و سازمان های دولتی در سپرده های بانکی خود دارند را در بر می گیرد. بانکداران و اقتصاددانان این جمع کل از نقدینگی را با اصطلاح «ام ۴»^۷ می شناسند. در سال ۱۹۶۳، این رقم مساوی با ۱۴ میلیارد پوند بود، در سال ۱۹۷۵ این رقم به ۵۳ میلیارد و در سال ۱۹۸۰ به ۲۰۵ میلیارد پوند رسید.

اگر به مردم عادی بگویند که مجموعاً ۶۸۰ میلیارد پوند در اقتصاد انگلستان در گردش است و سپس از ایشان بخواهند که حدس بزنند که چه مقدار از این پول توسط دولت به وجود آمده است، احتمالاً با تعجب و قطعیت خواهند گفت: «مسئله همه این پول توسط دولت ایجاد شده است. مگر دولت مسئول نقدینگی کشور نیست؟» بسیار اندک است تعداد افرادی که می دانند که از این رقم فقط ۲۵ میلیارد پوند آن اسکناس و سکه است و این رقم تنها پولی است که دولت به وجود آورده است. پس مابقی این پول از کجا به وجود آمده؟ خاستگاه ۶۵۵ میلیارد پوندی که توسط دولت به وجود نیامده است کجاست؟

تعداد بسیار اندکی از مردم می دانند که این مقدار که ۹۷ درصد کل پول در گردش در کشور را تشکیل می دهد توسط موسسات اعتباری از جمله بانک ها خلق شده است. و این میزان هنگامت از پول نیز با پشتوانه خاصی ایجاد نشده، بلکه فقط با فشار چند دگمه در سیستم رایانه ای بانک ها خلق شده است. این در صورتی است که اگر یک شهروند عادی مثل من پول درست کند، او را به جرم جعل پول راهی زندان می کنند. این روش برای ایجاد پول در تمام جهان حالت رسمی و قانونی پیدا کرده است به قدری باور نکردنی است که آندسته از افرادی که برای اولین بار چنین چیزی را می شنوند احتمالاً باور نخواهند کرد.

ایجاد پول توسط بانک ها و دیگر موسسات اعتباری به این معنی است که ایشان ۹۷ درصد نقدینگی را از آن خود می دانند. این دارایی را ایشان موقتاً در اختیار اقتصاد قرار می دهند، چه به صورت وام های فردی مثل وام مسکن و کارت های اعتباری، و چه به صورت وام های دولتی یا وام های تجاری. تلاطمات اقتصادی ای که امروزه در کشورهای توسعه یافته می بینیم و وام هایی که کشورهای جهان سوم را به زانو درآورده است مستقیماً ناشی از همین روش پول سازی بانک هاست. این روش تامین پول در جامعه ریشه بسیاری از مسایل اقتصادی در کشورهای جهان و در سطح بین المللی است.

⁷ M4

رشد اقتصادی با بدهی

روش پول سازی مبتنی بر وام که جهانگیر شده است به بروز پدیده های مشترکی در جوامع دامن زده است که برای جهانیان رنگ و بویی آشنا پیدا کرده، اگر چه دلیل آنها بر همگان آشکار نیست:

برج های شیشه ای سر به فلک کشیده، نظیر آنهایی که در محله های تجاری شهر نیویورک بر محله های فقیر نشین کناری آنها سایه انداخته است؛ پول های هنگفتی که از یک کشور به کشور دیگر، برای خریداری سهام در تالارهای بورس جابجا می شود و با آمدنش به کشورها امید کاذب برای پیشرفت اقتصادی می دهد و با رفتنش پایه های نظام اقتصادی شان را به لرزه می اندازد؛ تولید مقادیر عظیمی کالاهای ارزانقیمت و بُنجل که به بهانه اشتغالزایی ساخته می شوند و وقتی جنس زود خراب می شود، جواب می شنویم، «چه باک، می توان آن را بازیافت کرد و دوباره از آن جنس جدید تولید کرد»؛ تلاش کشورها برای افزایش صادرات، رقابتی که در آن رقبا به بازارهای یکدیگر و بازارهای دیگر کشورها حمله می کنند با این توجیه که تجارت آزاد جهانی قرار است نهایتاً وضع همه را بهتر کند؛ بدهی های ظالمانه ای که به پای کشورهای جهان سوم نوشته اند، بدهی هایی که تا حال چندین بار بازپرداخت شده، اما به خاطر جمع شدن بهره های کلان، مقدار آنها از روز اول بیشتر است، بدهی هایی که این کشورها را وادار کرده است که برای تامین موادی که در بازار جهانی به وضوح به اشباع رسیده اند منابع طبیعی و کانی خود را تاراج کنند؛ تبلیغ مُد برای تشویق مردم به خرید مستمر چیزهای پوچ و بی فایده؛ افزایش نیاز به حمل و نقل در نوعی از توسعه، که به رشد اقتصادی و تمرکز گرایی دامن می زند، با این نتیجه که حمل کالاها به کشورهایی که خود عین همان کالاها را می سازند و حتی به کشورهای دیگر صادر می کنند امری عادی شده است و فرقی هم نمی کند که این میزان حمل و نقل بیهوده چه خسارتی به محیط زیست وارد می کند؛ و اینکه با پیشرفت های باورنکردنی در اتوماسیون و مکانیزاسیون برای بهره وری بیشتر، انسان ها مجبورند سخت تر از گذشته کار کنند، و اگر کسی هم نتواند از طریق بازآموزی خود را با این پیشرفت های تکنولوژیکی همگام کند، باید با خفت و سرافکنندگی، به صف بیکاران جامعه بپیوندد.

چه برای آنهایی که مشغول کار اند و چه آنهایی که بیکار می گردند، دنیایی که می شناسیم، درست در مقابل چشم ما در حال تغییر سریع است، اما مزایای این تغییرات برق آسا اصلا معلوم نیست و کسی هم نیست که مدعی باشد که اقتصاد در جهتی پیش می رود که او می خواهد. واکنشی که عموما به گوش می رسد این است که «عصر پیشرفت است» و «جلوی پیشرفت را نمی شود گرفت». به اختصار، دنیای اقتصاد شرایط دشوار و نامطمئنی برای بشر به وجود آورده است و همگی به نوعی دچار این دشواری هستیم ولی کسی نمی داند که واقعا به کجا می رویم و چرا می رویم.

ولی آیا این واقعا تعجب دارد؟ اگر سامانه مالی کشوری نامعتبر و معیوب باشد کل اقتصاد بر اساس اشتباهات ریاضی است و مسلما اثرات نامطلوب آن گریبانگیر جامعه خواهد شد. با سامانه های مالی متکی به بدهی و چیرگی ملاحظات مالی در تصمیم گیری های اقتصادی، نتایجی بهتر از این نمی توان انتظار داشت.

نقش عمده ای که بانک ها در ایجاد بیش از ۹۵ درصد نقدینگی موجود در کشورهای توسعه یافته داشته اند ناگزیر مسئولیت عظیمی برای به وجود آمدن مسایل موجود به گردن آنها قرار می دهد. مضافا اینکه سیستم های بانکی، با قابلیت تعیین نرخ بهره، مستقیما در مدیریت اقتصادی کشورها نقش داشته اند. مدیران ارشد مالی در نهادهای مالی ای چون بانک مرکزی آمریکا یا انگلستان که در رسانه ها حاضر می شوند و انگار با رمل و اسطرلاب، سعی در تعیین نرخ بهره و تعیین سرنوشت کشور خود و دیگر کشورهای جهان بین رکود و رونق دارند، بدون شک در پدیدار شدن اوضاع نابسامان اقتصاد جهانی مسئول اند.

وقتی «آلن گرینسپن»^۸، رییس بانک مرکزی آمریکا، وظیفه دشوار خود را در کنترل و مدیریت اقتصاد آمریکا با تنظیم نرخ بهره، به مقدار یک چهارم درصد، توصیف می کند، نفس مدیران شرکت ها و بنگاه ها در سراسر جهان در سینه حبس می شود که آیا آقای گرینسپن قرار است که این یک چهارم درصد را به نرخ بهره اضافه کند یا از آن کم کند و واکنش ایشان چگونه باشد که از این تصمیم خسارت نبینند. شاید این بزرگترین و شفاف ترین گواه ناعادلانه بودن نظام اقتصادی و مالی کنونی دنیا باشد که بالا یا پایین شدن یک رقم در یک رایانه، در یک

⁸ Alan Greenspan

سیستم کامپیوتری، در یک خیابان، در یک کشور جهان باید چنین تاثیری بر اقتصاد تمامی کشورهای دنیا داشته باشد.

لزوم جستجو برای جایگزین

نسبت به سه قرن گذشته، مردم در سه دهه اخیر توجه و حساسیت کمتری به موضوع استقرار در جامعه از خود نشان داده اند. مثلا در طی قرن ۱۸، مکررا در مورد ضرورت اصلاحات در سامانه مالی و شیوه وام دهی موسسات مالی، تذکراتی داده شد. در قرن ۱۹، دورانی که در آن صنعت و کشاورزی توامان توسعه یافت، زیاده روی بانک ها در آن زمان مستقیما مسئول بالا گرفتن موجی از فقر بی سابقه در اروپا و آمریکا شناخته شد. در قرن حاضر نیز، در رکود اقتصادی بزرگ دهه ۱۹۳۰، سامانه مالی عملا متوقف شد و فروپاشی اقتصادی جهانی را در پی داشت. و این در زمانی رخ داد که، برای اولین بار، ثروت آشکار و فناوری های نوظهور به جهانیان امید آزادی واقعی از کمبودها و محرومیت ها را می داد. در گزارشی که در آن زمان در واکنش به این پدیده منتشر شد، به ۲۰۰۰ پیشنهاد برای اصلاح نظام مالی اشاره شده است، که صراحتا سامانه مالی مبتنی بر بدهی را مردود شناخته اند. اما این سامانه مالی ناکارآمد و مسئله ساز هنوز پابرجاست و اصول آن کماکان دست نخورده باقی مانده است. رخدادهای اخیر مرتبط با بحران های مالی در آسیا به وضوح نشان می دهد که احتمال فروپاشی مجدد این سامانه همچنان باقی است.

اما موضوع نوسانات فاحش در اقتصاد، به شکل فراز و فرودهای بزرگ در شاخص های اقتصادی و بروز بحران ها و فروپاشی های پی در پی، به شکلی که امروزه در رسانه ها به طور گسترده منعکس می شود، تنها جای ایراد به سیستم مالی کنونی دنیا نیست. در واقع، روندهای بلند مدت که توسط این سامانه مالی در جامعه ترویج و تشویق می شود موضوعی بسیار جدی تر است. یکی از آشکارترین این روندها، وامدار شدن و ناتوانی تعداد کثیری از افراد در بازپرداخت بدهی های خود است. وام های مسکن به ترتیب ۶۰ درصد (معادل با ۴۰ میلیارد پوند) و ۷۰ درصد (معادل با ۴ تریلیون دلار) از نقدینگی موجود در اقتصاد انگلستان و آمریکا را تامین کرده اند. آمار بدهی های مرتبط با مسکن در این دو کشور، کاهش قابل توجهی در روند خانه دار شدن خانوارها را نشان می دهد چرا که بر سنگینی این وام ها افزوده و نتیجتا از

تعداد آنها کاسته شده است. بدون شک، اتکا به وام مسکن برای تامین نقدینگی جامعه فاقد توجه سیاسی و اقتصادی است.

وقتی همزمان با سنگین تر شدن وام های مسکن، افزایش وام های تجاری را نیز در نظر می گیریم، متوجه می شویم که ظهور انبوه محصولات کم کیفیت از کجا آب می خورد. با سنگین شدن وام های مسکن قدرت خرید خانوارها کمتر می شود. و همزمان با افزایش وام های تجاری، قیمت انواع محصولات با کیفیت به شدت بالا می رود. با رخداد همزمان این دو پدیده، اقتصاد از یک سو به طرف تولید کالاهای بی دوام و ارزاقیمت و از سوی دیگر به سوی گسترش فرهنگ طمع و حرص برای خریدهای بیهوده سوق داده می شود.

ویرانی سامانه مالی در حوزه کشاورزی نیز جدی بوده است. بدهی کلان در این بخش، بهینه ترین مدل های بهره برداری، یعنی کشاورزی در واحدهای کوچک و متوسط، را از عرصه تولید بیرون رانده است. و تمایل بازار محصولات کشاورزی به سوی تولید و فرآوری انبوه محصولات کم کیفیت، به گسترش غذاهای کم رمق و بی مزه در جامعه منجر شده است.

رشد اقتصادی در سایه نظام پولی امروز نه فقط بر کیفیت محصولات بلکه بر توزیع و بازاریابی آنها نیز اثر نامطلوب گذاشته است. رقابت شدید در اقتصاد مبتنی بر بدهی منجر به بهره گیری از حمل و نقل به عنوان یک راهبرد رقابتی در کسب و کار شده است. نتیجه اینکه، شبکه های محلی و منطقه ای تولید و توزیع محصولات، قربانی شبکه های بازاریابی و ترانزیت مسافت های دور شده اند.

در سطح بین المللی نیز تجارت ضربه خورده است. تجارت جهانی صحنه رقابت کشورها برای افزایش حداکثری درآمدهای صادراتی شده است تا هر کدام بتواند از عهده بازپرداخت وام های خود برآید. در صورتی که تجارت بین الملل اساسا برای تبادل محصولاتی است که نیازهای طرفین را به طور متقابل برطرف کند. در فضای رقابتی امروز، فرقی نمی کند که کشور صادر کننده ثروتمند است یا فقیر، همه کشورها از موضع ناتوانی و عجز در برابر بازپرداخت بدهی های خود تصمیم گیری و عمل می کنند.

بدهی های کمرشکن کشورهای جهان سوم با روش خلق پول بر اساس بدهی ها، ارتباط مستقیم دارد. اخذ وام بیشتر از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به منظور سرمایه گذاری

در فعالیت های اقتصادی صادرات-محور به امید اینکه توانایی این کشورها برای بازپرداخت وام های موجود آنها بیشتر شود، یکی از فلاکت بار ترین جنبه های آموزه های رشته اقتصاد است. عدم توانایی کشورهای جهان سوم برای نجات از باتلاق بدهی های خارجی از این طریق، خود گواهی روشن از فقدان مشروعیت این سیاست است. مطالبی که در فصل ۱۰ کتاب آمده تاییدی بر این مدعاست.

هر چه بیشتر به بررسی پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وام و بدهی در جامعه می پردازیم، بهتر درک می کنیم که نقدینگی مبتنی بر بدهی، پول مطلوبی نیست. جامعه ای که پول آن مبتنی بر اعتبار بانکی و وام است به ناچار به سوی ضرورت رشد فیزیکی سوق داده می شود، صرف نظر از نیاز و یا تقاضا. اتکا به بدهی در اقتصاد، ترویج دهنده وابستگی مالی است. این وابستگی مالی خاستگاه عدم ثبات اقتصادی و رشد نامتناسب و ویرانگر است، چه در عرصه ملی و چه در سطح بین المللی.

مسئله ایجاد اصلاحات لازم در سیستم مالی امروز کار ساده ای نیست. این مسئله ای نیست که با تغییر در سیاست های مرتبط با مالیات ها، درآمدها و بارانه ها حل شود تا حداقل برای حفظ ظاهر هم که شده، به برابری و بهره گیری بهینه از منابع نزدیک تر شویم. تغییرات لازم باید به صورت تدریجی و بنیادین در کل سیستم اقتصاد ملی و بین الملل در دستور کار قرار گیرد. اصلاحات پولی بنیادین ضروری است؛ به این معنی که اصول جدیدی می باید برای تامین نقدینگی در اقتصاد کشورها اندیشیده شود. انگیزه و هدف این اصلاحات این است که نظام پولی جدید فعالیت های اقتصادی سازنده را تشویق و از انگیزه فعالان اقتصادی برای بهره گیری از سیاست ها و مدیریت های رقابتی و ویرانگر بکاهد. حرص کور و فزاینده ای که در بهره برداری مسرفانه از منابع طبیعی و تخریب محیط زیست مشاهده می شود و همچنین بروز مناقشات سیاسی و اجتماعی در سطح ملی و جهانی، جملگی برخاسته از فضای رقابتی تولید و توزیع کالاهاست. این حرص مشوق مقررات زدایی^۹ در تولید و حذف موانع قانونی در مقابل جابجایی سرمایه در عرصه بین المللی^{۱۰} شده است. با اتکا به سیاست های بازدارنده

^۹ deregulation

^{۱۰} برای مطالعه بیشتر در مورد تاثیر تخریبی جابجایی سرمایه در عرصه بین المللی، به مقاله «لزوم تغییرات بنیادین در اقتصاد جهانی» نگاه کنید. www.eabbassi.ir/pdf/article_economics_shiftingJackson.pdf

در این حوزه ها، چشم انداز آینده ای که عاری از حرص و فشارهای رقابتی باشد ضمن اینکه امیدوار کننده است راهنما نیز هست.

* مایکل روباتام از جمله نخستین پژوهشگرانی است که زنگ خطر آسیب «بانکداری ذخیره کسری» در سطح ملی و بین المللی و ماهیت استعماری آن را به صدا در آورد. در سال ۲۰۰۱، دو سال بعد از انتشار کتابی که این نوشته از آن اقتباس شده است (پاورقی ۱)، در جلسه ای که در مجلس اعیان انگلستان برگزار شد، وی فاصله گرفتن از بانکداری ذخیره کسری را گامی به سوی استقرار واقعی مردم سالاری در آن کشور و تامین پول دولتی را از وظایف درجه یک دولت برشمرد. برای مطالعه بیشتر در مورد نظرات وی پیرامون تاثیر تخریبی پول مبتنی بر بدهی در سطح ملی و بین المللی به منابع زیر نگاه کنید.

Michael Rowbotham. 1998. 'Chapter 1: The debt-based financial system' in *The Grip of Death: a study of modern money, debt slavery and destructive economics*. Charlbury, Oxfordshire: Jon Carpenter Publishing.

Michael Rowbotham. 2000. *Goodbye America!: Globalisation, debt and the Dollar Empire*. Concord, MA : Distributed in the USA and Canada by Paul and Company

www.eabbassi.ir